

«حماسه» سعید بهبهانی تقابل ارزش و ضد ارزش

فشار مگائتی مقاومت و ارزشهای والای باز تولید شده آن همه را به ستوه آورده است. با کارزار سترگ حقوقی از جانب مقاومت، رژیم سفاک ملایان بعد از دادگاه آنتورپ بار دیگر به پای میز محاکمه کشانده شده است. این بار صحنه رویارویی دادگاه استکهلم است. در اینجا حمید نوری، یکی از میرغضب‌های «هیات مرگ» در مقابل عدالت می لرزد. صدای دادستان در فضا می پیچد. اسامی «سربداران» قرائت می شود. سکوتی سنگین حاکم است. دژخیم رنگ پریده بر خود می لرزد. صدای غرش هواداران مقاومت، صدای پر صلابت «داد خواهی» در بیرون از دادگاه بر لرزش او می افزاید. جهان تغییر کرده است و دیگر نمی توان با «فتوی» مرتجعانه به جنایات تحت نام دین مشروعیت داد. حاکمیت قانون در فرای مرزها، منتظر است، آنان را بدست عدالت سپرد. جنبش دادخواهی به هدایت داهیانه مریم رجوی دستگیری و محاکمه دیگر عمال ماشین ترور ملایان، از جمله خامنه ای و ابراهیم رئیسی را در دستور کار خود دارد. تا تحقق این هدف راه درازی در پیش نداریم.

بالندگی و میرایی

روح حاکم بر این دادگاه زورآزمایی دو نوع اندیشه است: بالندگی درخت طیبه آرمانهای مجاهدین و شریعت مندرس خمینی. هم‌وردی دو خوانش از اسلام. خوانشی رحمانی و خوانشی مملو از تبعیض و فریب. خوانشی رو به آینده و خوانشی متحجر که دوران پایانی اش را می گذراند. این دادگاه بر حقانیت و مقبولیت اندیشه مسعود بار دیگر صحنه گذاشت، همان اندیشه ای که شریعت خمینی را در سطح جهانی با سربداران شوریده اش مفتضح کرد. دادگاه استکهلم، صحنه پیکار مدام استبداد و آزادی است. کشاکش ارتجاع و ترقیخواهی، هم‌وردی بالندگی و میرایی است. دیگر اسلام با نام خمینی تعریف نمی شود. دادگاه استکهلم به روایتی دفاع از اسلام انقلابی هم هست. همان اسلامی که با اندیشه حنیف مدون شد و مسعود معلم آن است. امروز جهان می داند که بر نسل ما چه رفت. یاد آن «اشرف زنان» جاودان باد، که در دومین نامه اش به مسعود نوشته بود که «جهان خبردار نشد که بر ملت ما در این چند ماه چه گذشت.» آری جهان به یمن مقاومت شگرف مجاهدین امروز اما خبردار شد، که بر ما چه رفت. جنبش دادخواهی به همت مقاومت ایران جهانی شده است. ناقوس این جنبش وجدانهای بیدار را مخاطب قرار داده است.

راستی رمز این گشایش و پیروزی درخشان چیست؟ **جواب را مریم رجوی می دهد:** «مجاهدین به یک پرسش تاریخی در طول زمان پاسخ داده‌اند و از سرنگونی رژیم دست برنمی‌دارند؛ مسأله این است: سر موضع بودن یا نبودن. برای مجاهدین راهگشایی در مقابل ایلغار خمینی این است که از همه چیز خود می‌گذرند؛ از فردیت و جنسیت و ایدئولوژی «اول من». آری این همان ارزش جاری است که آینده را می‌سازد. این همان ارزش در مقابل «ضد ارزش» است. دادگاه تقابل دو نوع ادبیات است. صحنه ظهور دو نوع روایت از انسان است، دو منش، دو دیدگاه و فلسفه هستی. شکوه مقاومت در مقابل فلاکت سرکوب. راستی که «سربداران» در آن ظلام فسق و فجور خمینی، انسان، اسلام و اختیار را تعریف کردند و در «وجدان ملی ما» (مریم رجوی) حک شدند.

متن کیفرخواست دادستان بر علیه دژخیم نوری در فرای مرزهای ملی هم بر این حقیقت تابناک ایدئولوژیک بارها صحنه گذاشت. روزگاری بود که حتی منتظری هم به این حقیقت درخشان اذعان کرد، که مجاهدین یک نوع تلقی و نگرش به هستی، انسان و جامعه‌اند. این تلقی، دوران تاسیس و استقرار را پشت سر نهاده و می‌رود تا آرمانی همگانی گردد. پلشتان اما این را هنوز هم درک نکرده‌اند. «منتقدان» مقاومت هم در زیر فشار سهمگین این سونامی به «پرخاشگری» و ناهنجاری رفتاری کشانده شده‌اند. دادگاه دژخیمان ملایان فرصتی را هم برای بروز نارسیم، محور گرایی، دروغ، خودشیفتگی و فرافکنی فراهم نموده است.

الکنیسم

وقتی فردی قادر نباشد انتظارات، احساسات، انتقادات و یا نگرانیها، ترسها و آشوبهای درونی خود را به کمک واژگان فرموله کرده به دیگران انتقال دهد، ما با پدیده «الکنیسم» و فقر فرهنگ گفتگو مواجه ایم. در این صورت فرد مورد نظر الکن شده است. او برای تفهیم خود به دیگران به میمیک و استفاده از جوارح بدن متوسل می‌شود. مشت گره می‌کند، انگشت نشان میدهد، بازوان و سینه عریان می‌کند، سرین و جفته و نشستنگاه نشان می‌دهد و به خشونت فیزیکی پناه می‌برد. این چنین به نظر می‌رسد که فشار مگائتی مقاومت «منتقدان» را مشوش، مضطرب و الکن کرده است. ماموران دستگاه امنیت ملایان در زیر انواع ماسکها، یکی پس از دیگری به خود «تیر خلاص» می‌زنند: یا چون آن «وکیل مبارز» با شوق دیدار تروریست ساک بر دوش به زندان می‌شتابند، یا دچار تغییر هویتی شده با نگاهی غیر تاریخی شیفته «شهبانو» می‌شوند و یا چون الهه هیکس به یاهو سرایی و پرت و پلا گوییهای عصبی و غیر تخصصی در تلویزیون «ایران اینترنشنال» درون خود را بیرون می‌ریزند. و آن دگری هم «با درودی دوباره به خوبان و

نازنینان» در استکهلم «خالق» صحنه ای بدیع در امر مبارزاتی خویش شد. آری این چنین است حدیث «فشار مگاتنی» مقاومت.

سعید بهبهانی پس از «حماسه استکهلم» خود را برای همیشه از صحنه «اطلاع رسانی و بررسی امور اجتماعی و سیاسی ایران بزرگ» حذف نمود. او دیگر نمی تواند ماموریت دیکته شده خود از جانب شیوخ تهران را با ظاهری آراسته پنهان کند. مسموم کردن مدام فضا بر علیه مقاومت مردم ایران و بر علیه جنبش دادخواهی ماموریت او است. بهبهانی خود را قهرمان مبارزه با «استبداد» می پنداشت و آنچنانکه در بیوگرافی اش ادعا می کند، «باید با استبداد مبارزه کرد نه مستبد». آیا به راستی دغدغه این «سعید بهبهانی ها» استبداد است؟ او خود به این سؤال در وسط خیابان جلوی ساختمان دادگاه و زیر نگاه کنجکاو بسیاری پاسخ داد. بهبهانی نه صلاحیت و ظرفیت مبارزه با استبداد را دارد و نه دغدغه آن را. او چون ملایان در هراس دائمی از مقاومت نفس می کشد. او همین هراس را در ملاء عام در انظار همگانی به نمایش گذاشت و با وقاحتی وصف ناپذیر به ساحت پاک شهیدان جنایت جنگی خمینی، بازماندگان، رنجدیدگان و خانواده های آنها توهین کرد.

«چقدر احمقند اینها، این سنگریزه ها که می خواهند جلوی حرکت آبشار و سیل خروشان هستی رو بگیرند. خنده داره با چی دارند می جنگند با خدا!» (اشرف رجوی)

پلیس سوئد هم از «حماسه» او غافلگیر و متعجب شد و با تحکم آمرانه به ایشان نکات اخلاقی را یاد آور شد، همان اخلاقی که او هیچگاه نیاموخته است. در حالیکه قلبش می تپید، رنگش پریده بود و دستانش می لرزید به واقعیت هبوط کرد. اما دیگر دیر شده بود. افتضاح سرعت همه جا پراکنده شد. او دیگر برای بینندگان برنامه های مبتذلش «سعید بهبهانی» قبل از «حماسه استکهلم» نیست. تلاشهای دهه ها مخفیکاری شخصیتی و پزهای سکولاریسم در زیر فشار مقاومت، به فاصله چند دقیقه به یکباره فنا شد. او خود نقاب از چهره برکشید. دیگر چگونه می توان با لبخندی بر لب در مقابل دوربین ظاهر شد و برای «خوبان و نازنینان» قصه سرایی کرد. او شوق این را داشت که «چهره کثیف ملایان» را افشا نماید. اما امروز به شیوه ای زننده، ناشیانه و مهوع «چهره» بسیار زشت و مخوف خود را به نمایش گذاشت. او نشان داد که نه تنها در منظومه فکری ملایان نفس می کشد، بلکه در خدمت دستگاه امنیتی شیوخ است.

«سعید بهبهانی» نماد یک فرهنگ

اصولاً لمپنیسم و هوچیگری آبخشور سیستمهای تمامیت خواه است. لمپنها سرعت جذب کانونها و شبکه های آشکار و پنهان دستگاههای سرکوب می شوند. در تاریخ معاصر ایران نمونه های فراوان و شاخصی از این قشر اجتماعی و نقش آنها در تحکیم دیکتاتوری وجود دارد. آنها انسان های مفلوکی هستند که در جامعه خود را تحقیر شده یافته و با کرنش در مقابل قطب قدرت، خود را «خودی» دانسته در حفظ آن از انجام هیچ شناعتی ابایی نداشته اند. این نیرویی است که در راستای تحکیم قدرت، مصرف دارد. ملایان می توانند در بکارگیری بهینه این قشر، مقتخر باشند.

لمپنها هرج و مرج طلب و خودنما هستند و با حاشیه سازی خود را به جامعه نشان می دهند. لمپنها با توهین و بی آبرویی، زیر سوال بردن همه هنجارها و شکستن باورها در زیر پوشش «روشنفکری» با ظاهری آراسته خود را به جامعه غالب می کنند. آنها تلاش می کنند با مستمسک قرار دادن «آگاهی رسانی به جامعه» فضا را برای نیروهای اصیل و جدی دمکراتیک به نفع جریانات راست و ارتجاعی مسموم کنند. امروزه آنان با ماسکهایی چون سکولاریسم، و انتقاد از اسلام و غیره، این وظیفه را به عهده دارند. در واقع بجز لمپنها، مخاطبان آنان هم در رواج لمپنیسم نقشی فعال ایفا می کنند. رژیم سفاک و خونریز ملایان در بسیج این نیروی اجتماعی تا کنون توفیق داشته است. «سعید بهبهانی» نماد و شاخص لمپنیسم و فرهنگ هوچیگری در دیار فرنگ در بین ایرانیان است. او خود با «حماسه استکهلم» کار ما را در افشای ماموریت تاریخی اش آسان نمود. او با این عمل شنیع، تلاشی مضاعف برای پوشاندن جنایت جنگی خمینی و وارثانش نمود.

خمینی زمانی به زبان «الکن» اعتراف کرد «بله ما مرتجع هستیم.» و «سعید بهبهانی» با بکارگیری بخشی از اندامش همین اعتراف را نمود.

البته این سنخیت سعید بهبهانی با خمینی و خمینی تباران فقط از جنس سنخیت ایدئولوژیک نیست. مخالفت هیستریک او با تنها آلترناتیو دمکراتیک ایران در برنامه های بسیار خسته کننده و آماتوری در تلویزیون «میهن تی وی» نشان بارزی از همکاریهای سیستماتیک و ارگانیک او با دستگاههای مخوف امنیت ملایان است.